

نگاهی به تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام

سعید رضوی

تفسیر منسوب به امام حسن عسکری(ع)، با دیدگاههای گوناگون و متضاد علما و محققان روبه رو شده است. برخی با دید اعتماد به آن نگریسته و در آثار خود از آن نقل کرده اند و دسته ای هم با ناباوری و تردید به آن نگاه کرده و آن را ساختگی دانسته اند. در این نوشتار، دیدگاه های ارائه شده، مطرح خواهد شد.

سبک تفسیر

تفسیر منسوب به امام حسن عسکری(ع)، تفسیر روایی است که سوره فاتحه و بخشی از سوره بقره را دربردارد.

سبک نگارش آن را در ویژگیهای زیر می توان برشمرد:

۱. شیوه پردازش آن، در برخی موارد، ساختار روایی خود را از دست داده است. البته این سخن، بر عدم صدور آن از معصوم دلالت ندارد؛ زیرا در روایتها، نقل به مضمون رواست. همچنین با توجه به این که راویان اهل گرگان بودند و به زبان عربی تسلط کامل نداشتند، از این رو در م واردی روایتها را از امام(ع) دریافتی و مضمون را نقل کرده اند و این تغییر و تبدیل، آشفتگیها و اضطرابهایی را در متن پدید آورده است.

۲. تفسیر آیات گاه به صورت تأویل انجام شده، بیشترین تأویلهای در معجزات پیامبر(ص) و امامان معصوم(ع) نقل شده است.

۳. به اسباب نزول آیات، کمتر توجهی شده است، هر چند به مصادیق آیات تأکید شده است.

۴. از ابزار تفسیری چون: صرف، نحو، معانی، بیان، بدیع، لغت و ... در تبیین کلمات و جملات، استفاده نشده است.

۵. بحثهای فقهی، اصولی، کلامی، فلسفی و دیگر علوم می که به گونه ای با تفسیر و آیات قرآن ارتباط پیدا کرده اند، در این تفسیر مطرح شده است.

۶. تفسیر چنان نشان می دهد که به فرض درستی انتساب به امام(ع)، به انگیزه نگارش تفسیر نوشته نشده است، بلکه هدف، برگزاری کلاس قرآنی و تربیت و آشنا ساختن شاگردان مهاجر، که بعداً راویان تفسیر قرار گرفتند، با معارف قرآن و آگاهی دادن آنان به جایگاه اهل بیت در قرآن بوده است.

۷. روایتها، بیشتر طولانی و مفصل ذکر شده اند، گاه یک روایت، چندین صفحه را در بر می گیرد.

بررسی سند تفسیر

مرحوم شیخ صدوق، این تفسیر را از محمد بن قاسم جرجانی معروف به مفسر استرآبادی و او از ابویعقوب، یوسف بن محمد بن زیاد و ابوالحسن علی بن محمد بن سیار، و آنان از امام حسن عسکری (ع) روایت کرده اند.

شخصیت ممتاز و برجسته صدوق در میان رجال فقهی - روایی جهان تشیع چنان درخشش ویژه ای دارد که بر کسی پوشیده نیست و هیچ نیازی به معرفی ندارد. از این رو به روایان میان صدوق و امام (ع) خواهیم پرداخت.

مفسر استرآبادی

پس از شیخ صدوق، نخستین راوی تفسیر، محمد بن قاسم جرجانی معروف به مفسر استرآبادی است و شخصیت او جنجال برانگیز شده است. برخی زبان به مدح او گشوده و یا عملاً به او اعتماد ورزیده اند و گروهی هم او را تکذیب کرده و جاعل خوانده اند و در نتیجه تفسیر را تفسیری جعلی و بی اساس دانسته اند.

در بررسی شخصیت او، سخن را در سه مرحله عنوان می کنیم:

الف. یاد کرد نظریات کسانی که به وی اعتماد ورزیده و یا او را ستوده اند.

ب. بیان اظهار نظرهای مخالفان توثیق وی.

ج. تأثیر اعتماد موافقان و از جمله شیخ صدوق، در ارتباط با وثاقت او.

الف. تأییدکنندگان مفسر جرجانی گویند:

شیخ صدوق، به مفسر استرآبادی اعتماد داشته و از وی افزون بر تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع) در من لایحضره الفقیه و دیگر کتابهای خویش، نقل حدیث کرده است، چنانکه گوید:

(روایتهایی که در این کتاب [من لایحضره الفقیه] از محمد بن قاسم استرآبادی نقل شده است، من خودم از وی روایت کرده ام).^۱

علامه مجلسی در کتاب وجیز می نویسد:

(شیخ صدوق، مفسر استرآبادی را مدح کرده است).^۲

مرحوم شعرانی، در تعلیقه کتاب وسائل الشیعه می نویسد:

(محمد بن قاسم استرآبادی، مفسر و راوی تفسیر امام عسکری (ع)، شیخ [راوی] مصنف [صدوق] است.

شیخ صدوق در کتابهای فقیه، توحید، عیون اخبار الرضا (ع) و دیگر کتابهای خویش از او روایات فراوان نقل

کرده است و برای او، رضایت و رحمت الهی را طلبیده است).^۳

آیت الله خویی می نویسد:

(محمد بن قاسم استرآبادی، از مشایخ صدوق بوده است و صدوق خود این مطلب را در کتاب مشیخه باب

تلبیه ذکر کرده است و در کتاب فقیه، جزء ۲ ح ۹۶۷ نیز یاد کرده است و نیز در عیون جزء ۱ باب ۲۸ ح ۱۹

از او نام برده و برای او رضای الهی را خواسته است).^۴

شیخ صدوق در کتابهای گوناگون روایی خود، از وی به عناوین مختلف، از جمله مفسر، خطیب و... که هر یک بر بزرگداشت او دلالت می کند، یاد کرده و در بسیاری موارد تعبیر (رضی الله) و (رحمه الله) را در مورد وی به کار برده است.

آنچه یاد شد، از اعتماد شیخ صدوق به مفسر استرآبادی حکایت دارد، اما این که آیا اعتماد صدوق به وی، توثیق او را دلالت می کند یا نه، سخنی است که در جای خود، بررسی خواهد شد.

ب. نظر مخالفان مفسر استرآبادی

ابن غضایری، از دانشمندان نیمه نخست قرن پنجم هجری می نویسد:

(محمد بن قاسم استرآبادی که ابوجعفر ابن بابویه از او روایت کرده است، ضعیف و دروغ گو است. ابن بابویه، تفسیری را از او روایت کرده است که او از دو شخص مجهول، روایت کرده است.

یکی از آن دو به نام یوسف بن محمد بن زیاد و دیگری به نام محمد بن یسار، شناخته می شود.

آن دو مرد، تفسیر را از پدرانشان از ابوالحسن الثالث (ع) روایت کرده اند و تفسیر، از سهل دیباجی، از پدرش، با آن مضامین ناپسندی که دارد، جعل شده است.) ۵

از گفته های ابن غضایری نکته های زیر به دست می آید:

۱. مفسر استرآبادی، ضعیف و دروغ گو است.

۲. راویان تفسیر، ابویوسف و علی، تفسیر را از پدرانشان از ابوالحسن ثالث، یعنی امام هادی (ع) روایت کرده اند.

۳. تفسیر، از سوی سهل دیباجی، جعل شده است.

مرحوم بلاغی، پس از یادکرد اظهارات ابن غضایری، در مورد مفسر استرآبادی، زبان به ستایش ابن غضایری می گشاید و می گوید:

(در جلاله ابن غضایری، گواهی شیخ طوسی به این که وی عارف به رجال است. (رجال طوسی / ۴۷۰)

بسنده می کند و گواهی علامه حلی، تأکید بر این مطلب است (خلاصه الاقوال / ۵۰) و نیز این که وی از

مشایخ اجازه شیخ طوسی است، گواه بر جلاله اوست... ۶)

نقد اظهارات ابن غضایری: در بررسی سخنان ابن غضایری، مطالب زیر یادکردنی می نماید:

۱. در کتابهای رجالی در مورد توثیق و یا تضعیف احمد بن حسین بن غضائری سخن به میان نیامده است

و گواهی شیخ طوسی، که مرحوم بلاغی مدعی آن شده است، در مورد حسین بن غضایری، پدر (احمد)،

صاحب رجال است، چنانکه برخی از محققان، یادآور شده اند:

(اقول: هو والد ابن الغضایری صاحب الرجال، فراجع.) ۷

۲. کتاب رجالی که به ابن غضایری منسوب است و استرآبادی در آن تضعیف شده است، تاکنون ثابت

نشده است که حقیقتاً نوشته حسین بن غضائری است.

آیت الله خوئی می نویسد:

(وقد عرفت غیر مره ان نسبة الكتاب الیه لم تثبت.) ۸

مکرراً گفته شد که نسبت این کتاب به او، ثابت نشده است.

۳. تردیدی نیست که تفسیر یاد شده، مشهور به تفسیر (امام حسن عسکری(ع)) و منسوب به آن حضرت است و نه امام هادی(ع).

۴. در عبارت ابن غضایری آمده است:

(والتفسیر موضوع عن سهل الديباجی عن ابیه...)

با توجه به این که از سهل دیباجی و پدرش نامی در سند تفسیر نیامده است، شائبه چنین احتمالی از کجاست؟ و چگونه (ابن غضایری) آن دو را به جعل این تفسیر متهم می کند؟

قابل توجه آن که سهل دیباجی، معاصر مرحوم صدوق بوده و یک سال پیش از رحلت مرحوم صدوق، وفات کرده است و دور می نماید که مفسر استرآبادی که از مشایخ مرحوم صدوق است، از سهل دیباجی نقل حدیث کند، آن هم در حدّ یک تفسیر! علاوه آن که اگر مفسر استرآبادی، تفسیر را از سهل دیباجی شنیده باشد، چرا به خود او نسبت ندهد و آن را از دو مرد به نامهای یوسف و علی نقل کند.

شیخ حرعاملی، در مورد تفاوت و تمایز این تفسیر با تفسیر دیگری که منسوب به امام(ع) است و از سوی سهل دیباجی روایت شده، می نویسد:

(این تفسیر غیر از آن تفسیری است که بعضی علمای رجال، طعن بر آن وارد کرده اند. آن تفسیر، از ابوالحسن الثالث روایت شده و این تفسیر، از ابو محمد(ع) و آن تفسیر را سهل دیباجی از پدرش روایت کرده و حال آن که آن دو در سند این تفسیر، نیستند.

آن تفسیر، روایات ناهمخوان با باورها و عقاید شیعه را در بر دارد و رئیس محدثان، ابن بابویه، به این تفسیر، اعتماد کرده و در کتاب (فقیه) و دیگر کتابهایش، از آن احادیث فراوان نقل کرده است و نیز طبرسی و دیگر علما، به آن اعتماد کرده اند.) ۹

آیت الله خویی نیز در بحثی گسترده ثابت کرده اند که سهل دیباجی در سند تفسیر قرار نگرفته است. ۱۰ آنچه یاد شد، مروری گذرا بر گفته های (ابن غضایری) در مورد مفسر استرآبادی بود و اینک به یاد و بررسی اظهارات یکی دیگر از دانشمندان رجال (علامه حلی) که برگرفته از مطالب ابن غضایری است، می پردازیم.

علامه حلی می نویسد:

(محمد بن القاسم و قیل ابن ابی القاسم المفسر الاسترآبادی، روی عنه ابو جعفر ابن بابویه ضعیف کذاب، یروی عنه ابو جعفر ابن بابویه تفسیراً یرویه عن رجلین مجهولین، احد هما یعرف بیوسف بن محمد بن زیاد والآخر: علی بن محمد ابن یسار، عن ابیهما، عن أبی الحسن الثالث (ع) والتفسیر موضوع عن سهل الديباجی عن ابیه باحدیث من هذه المناکیر.) ۱۱

اظهار نظر این پژوهشگر رجالی، بسیار نزدیک به عبارات ابن غضایری است و تمامی اشکالاتی که بر سخن ابن غضایری طرح شد، سخن او را نیز در بر می گیرد.

علاوه بر آن که مفسر استرآبادی را با عنوان (قیل ابن ابی القاسم) یاد کرده اند که دلیل آن روشن نیست؛ زیرا در هیچ یک از روایات مرحوم صدوق، چنین تعبیری در مورد وی، نیامده است.

آیت الله خوئی در مورد تعبیر علامه حلی از مفسر استرآبادی به (ابن ابی القاسم) می نویسد:
(... نام محمد بن قاسم در روایات صدوق، فراوان تکرار شده است و در هیچ یک از موارد یاد شده، تعبیر به محمد بن ابی القاسم، دیده نمی شود. پس دلیل علامه حلی که ابن ابی القاسم گفته است، روشن نیست.) ۱۲

نتیجه بحث

از مجموع گفته ها و اظهار موافقان و مخالفان مفسر استرآبادی، تاکنون به این نتیجه می رسیم که دلیلی بر تضعیف وی وجود ندارد. همچنین دلیل منصوصی بر توثیق وی وجود ندارد. بنابراین، مفسر استرآبادی مجهول الحال است، جز این که گروهی از رجال نامدار شیعه به وی اعتماد کرده اند.
آیت الله خوئی پس از یاد کرد نظریات ابن غضائری و علامه حلی در تضعیف مفسر استرآبادی، گوید:
(... محمد بن قاسم مورد بحث، نصی بر توثیق وی از متقدمان وجود ندارد، حتی صدوق که بیش ترین روایتها را از وی بدون واسطه داشته است، باز هم او را توثیق نکرده است.
همچنین بر تضعیف وی، کلام روشنی از پیشینیان، جز آنچه به ابن غضائری نسبت داده می شود، وجود ندارد. مکرراً بیان شد که نسبت کتاب الضعفا به ابن غضائری ثابت نشده است.
در میان پسینیان، علامه و محقق داماد و جماعتی او را تضعیف کرده اند و عده دیگری هم بنابراینچه که به آنان نسبت داده می شود، توثیق کرده اند. صحیح این است که این مرد، مجهول الحال است، نه وثاقت وی ثابت شده و نه ضعف او و کثرت روایت صدوق از وی، دلالت بر توثیق او نمی کند، بویژه کثرت روایت در غیر کتاب (فقیه)؛ زیرا صدوق در غیر این کتاب، ملزم نشده است که جز از ثقات روایت نکند...) ۱۳

ج. تأثیر اعتماد صدوق

اینک این پرسش، مطرح است که آیا اعتماد شیخ صدوق به ابن مفسر، با توجه به روایات فراوانی که از وی دارد و با توجه به این که همواره برای وی طلب رحمت کرده و رضایت الهی را طلبیده است، سبب توثیق وی خواهد شد؟

در پاسخ این پرسش، محققان دیدگاههای متفاوتی را ابراز کرده اند که پاره ای از آنها، یاد می شود:

الف. مرحوم بلاغی، اعتماد شیخ صدوق به او را دلیل بر توثیق نمی داند و می نویسد:

(وَأَمَّا اعْتِمَادُ الصَّدُوقِ، فَبَعْدَ النَّظَرِ فِي بَعْضِ مَرْوِيَاتِهِ (قَدَسَ سِرُّهُ) يَهْوَنُ الْأَمْرَ فَانْه [رَوَى] فِي آخِرِ الْمَجْلَسِ الرَّابِعِ وَالْأَرْبَعِينَ مِنْ أَمَالِيهِ فِي شَأْنِ إِطْعَامِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (ع) لِلْمَسْكِينِ وَالْيَتِيمِ وَالْأَسِيرِ، شِعْراً لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (ع) وَالزَّهْرَاءِ عَلَيْهَا السَّلَامُ عِنْدَ سُؤْلِ الْمَسْكِينِ.) ۱۴

وی پس از یادکرد اشعار، به نادرستی شعر و ناهمسازی آن با شأن اهل بیت پرداخته و از این جهت که مرحوم صدوق آن را در کتاب امالی [چاپ سنگی ص ۱۵۵] نقل می کند، نتیجه می گیرد که اعتماد صدوق (ره) شایسته آنکا نیست! و برخی محققان چنین پاسخ داده اند:

نقل آن شعر در امالی، بر اعتماد صدوق دلالت ندارد، برخلاف نقل از مفسر استرآبادی که بر اعتماد به او دلالت دارد. ۱۵)

آیت الله خوئی از زاویه ای دیگر به نقد توثیق پرداخته و اعتماد مرحوم صدوق را کافی برای اثبات توثیق ندانسته اند:

(بعید نیست بگوئیم که صدوق به وی اعتماد داشته است؛ زیرا روایتهای او را در (فقیه) نقل کرده و با دعای رضایت و رحمت حق برای او بارها تأییدش کرده است، ولی اعتماد صدوق نشان وثاقت وی نیست؛ زیرا شاید از جهت اصالة العدالة برای او اعتماد حاصل شده است. ۱۶)

ب. برخی از دانشوران، بیانات و اعتماد صدوق را برای اثبات وثاقت او کافی دانسته اند. مجلسی اول می نویسد:

(اعتماد شاگردی چون صدوق، در وثاقت وی کافی است. ۱۷)

همو، در رابطه با شخصیت ابن غضایری می نویسد:

(بی تردید شیخ صدوق آگاه تر به حال راویان تفسیر از ابن غضایری است که هیچ یک از علما به روشنی او را توثیق نکرده و خود مجهول است، بلکه ظاهر این است که او ورع ندارد. ۱۸)

مشایخ مفسر استرآبادی

نکته ای که در تبیین چهره مفسر استرآبادی بی تأثیر نمی نماید، این است که آیا از مفسر استرآبادی، روایات دیگری غیر از این تفسیر نقل شده است؟ همچنین آیا غیر از دو راوی تفسیر، مشایخ روایی دیگری نیز برای او یاد شده است؟

آقا بزرگ تهرانی در الذریعه، تحقیقات مفید و مفصلی در زمینه تفسیر و راویان آن انجام داده و از دیگر مشایخ و روایتهای او نام برده است که در زیر یاد می کنیم:

۱. احمد بن حسن حسینی، از محمد بن قاسم استرآبادی و او از امام عسکری(ع) بیش از ده روایت نقل کرده که در تفسیر نیامده است. (به نقل از صدوق در عیون اخبار الرضا)

۲. در کتاب امالی، مجلس (۵۸) عبدالملک بن احمد بن هارون از مفسر استرآبادی روایت کرده است.

۳. در کتاب امالی، مجلس (۶۹) جعفر بن احمد از مفسر استرآبادی نقل حدیث کرده است. ۱۹

۴. در اجازه نامه علامه حلی در سند دعای ندبه، عبدالملک بن ابراهیم از مفسر استرآبادی روایت دارد.

از آنچه یاد شد، به خوبی روشن می شود که مفسر استرآبادی معروف به خطیب، غیر از یوسف و علی که تفسیر را از آنان روایت کرده است، مشایخ روایی دیگر هم داشته و غیر از تفسیر یاد شده، روایتهای دیگری نیز از وی نقل شده است.

راویان تفسیر

بنابر سند تفسیر، نخستین کسانی که تفسیر را از امام حسن عسکری(ع) استماع کرده اند و برای مفسر استرآبادی روایت کرده اند، (ابویعقوب یوسف بن محمد بن زیاد) و (ابوالحسن علی بن محمد بن یسار)

هستند. این دو نفر بنا به گفته خودشان در اول تفسیر از استرآباد بوده اند و چون فرقه زیدیه در آن مکان کثرت و قدرت داشتند و به امامیه ستم روا می داشتند، پدران آنان که از شیعه امامیه بودند، به دلیل ترس از جان و مال از محل متواری شده و به مقر زندگی امام عسکری(ع) پناه بردند. در نتیجه این دو شخص به مدت تقریباً هفت سال، تفسیر قرآن را از امام عسکری(ع) فرا گرفتند و پس از بازگشت برای مفسر استرآبادی، روایت کردند. ۲۰

اکنون بایستی ملاحظه کرد که این دو، در وثوق و اعتبار، از چه موقعیت و جایگاهی برخوردارند؟ پیشینیان آگاه به دانش رجال، چونان شیخ طوسی، نجاشی و عمر کشی در کتابهای رجال خویش از این دو، نامی نبرده اند، تنها در مطلب نقل شده از کتاب الضعفا، که منسوب به ابن غضایری است، از آنان به (رجلین مجهولین) [دو مرد مجهول] تعبیر شده است.

پس از او، پژوهشگران دیگر چون علامه حلی، ابن داود حلی و محقق داماد و دیگر کسانی که این تفسیر را مردود شمرده اند، عبارت یاد شده را ذکر کرده اند.

رجال شناسان متأخر نیز نظریات گوناگونی ابراز کرده اند.

آیت الله خویی می نویسد:

(تفسیر منسوب به امام حسن عسکری(ع) به روایت وی [محمد بن قاسم] ثابت نمی شود؛ زیرا او تفسیر را از دو مرد مجهول الحال روایت کرده است.) ۲۱

همچنین در بررسی علی بن محمد یسار، یکی از دو راوی تفسیر، می نویسد:

(تفسیر منسوب به امام حسن عسکری(ع) به روایت این مرد [علی بن محمد] و دوستش یوسف بن محمد بن زیاد، نقل شده و هر دو نفر مجهول هستند.) ۲۲

این سخن مطرح است که آیا روایت آنان از شخص امام، عظمت و علو شأن آنان را نتیجه نمی دهد؟

آیت الله خویی در پاسخ این دیدگاه می نویسد:

(روایت آنان از شخص امام(ع) نشان ارجمندی شان نزد امام نیست و این که امام، ماندن آن دو را از پدرانشان خواسته برای علم آموزی آن دو بوده است [و دلیل وثاقت ایشان نیست].) ۲۳

در میان متأخران، جمعی از پژوهشگران، (ابویعقوب یوسف) و (ابوالحسن علی) را توثیق کرده اند. از جمله شیخ عبدالله مامقانی، در کتاب تنقیح المقال می نویسد:

(ابویعقوب یوسف بن محمد بن زیاد و ابوالحسن علی بن محمد بن یسار [کسانی هستند که] امام عسکری(ع) به پدرانشان فرمود:

(فرزندانتان را نزد من بگذارید، تا دانشی به آنان بیاموزم که شرف و عزت الهی شان در آن باشد.)

از این کلام، وثاقت و منزلت آنان به خوبی آشکار می شود.) ۲۴

افزون بر این، در سند تفسیر به روایت شیخ صدوق چنین آمده است:

(آن دو مرد، از طریق پدر، شیعه امامی بودند...) ۲۵

بسیاری از محققان موافق با این تفسیر، تعبیر یادشده را حکایتگر اعتماد صدوق به آن دانسته اند.

مرحوم سید حسین بروجردی، نویسنده کتابهای نخبه المقال و الصراط المستقیم می نویسد:

در ارتباط با آن دو [نخستین راویان تفسیر] شیخ صدوق، دانایتر به حال آنان است، چنانکه شیخ ما طبرسی، در آغاز کتاب احتجاج، به نقل از صدوق گوید... آن دو از شیعه امامیه بودند. بر این اساس و بنابر دلایلی دیگر، گروه زیادی از امامیه، این تفسیر را صحیح دانسته و به آن اعتماد کرده اند. از این روی، تمامی این تفسیر را در تفسیر خودم [الصراط المستقیم] آورده ام. (۲۶)

نکته دیگر که به شناخت ابویعقوب یوسف و ابوالحسن علی بن یسار، کمک می کند این حقیقت است که آیا غیر از مفسر استرآبادی (محمد بن قاسم جرجانی) راوی دیگری هم از این دو روایت کرده است؟ اگر روایت این دونفر منحصر به این تفسیر و راوی آنان فقط محمد بن قاسم جرجانی باشد، می توان گفت: از معروفیت کافی برخوردار نبودند. در این مجال، فرصت تتبع همه جانبه نیست، اما از پژوهش در برخی متون چنین به دست می آید که راویان دیگری نیز از وی، نقل روایت کرده اند و اینک به دو مورد اشاره می شود:

۱. شیخ صدوق در امالی از محمد بن علی استرآبادی از این دونفر، نقل حدیث کرده است.

۲. در اجازه علامه حلی به بنی زهره در سند دعای ندبه آورده است:

(عن الحاكم ابی القاسم عبدالله بن عبیدالله حسکانی، عن ابی القاسم علی بن محمد العمری، عن ابی جعفر محمد بن بابویه، عن ابی محمد بن القاسم بن محمد الاسترآبادی عن عبدالملک بن ابراهیم وعلی بن محمد بن یسار عن ابی یحیی بن عبدالله بن زید العمری...) (۲۷)

آقا بزرگ تهرانی در الذریعه نتیجه می گیرد که غیر از (محمد بن قاسم جرجانی) دو نفر دیگر به نامهای: محمد بن علی استرآبادی و ابومحمد بن القاسم بن محمد الاسترآبادی نیز از علی بن محمد بن یسار نقل حدیث کرده اند. ۲۸

تفسیر در باور محققان

شیخ صدوق از فقیهان و محدثان متقدم شیعی، به این تفسیر اعتماد داشته و در کتابهای مختلف خود چون: من لایحضره الفقیه، امالی، توحید، عیون اخبار الرضا (ع)، معانی الاخبار و... از این تفسیر، فراوان نقل حدیث کرده است.

شیخ حر عاملی می نویسد:

(رئیس محدثان ابن بابویه به این تفسیر اعتماد کرده و حدیثهای زیادی از آن در کتاب من لایحضره الفقیه و دیگر کتابهای خود، نقل کرده است. همچنین طبرسی و دیگر علمای ما نیز به آن اعتماد ورزیده اند.) (۲۹)

شیخ حر عاملی در وسائل الشیعه از این تفسیر مکرراً نقل روایت کرده است.

او سند خود را به تفسیر امام چنین یاد می کند:

(تفسیر امام عسکری را با سلسله سند از شیخ ابوجعفر طوسی از شیخ مفید از صدوق از محمد بن قاسم

استرآبادی از یوسف بن محمد بن زیاد و علی بن محمد بن یسار، روایت می کنم...) (۳۰)

از سخن او می توان فهمید که مرحوم شیخ طوسی و شیخ مفید نیز این تفسیر را نقل کرده اند.

بدین سان نقل شخصیتهای برجسته ای چونان طوسی و مفید، بیانگر اهمیت تفسیر است.

همچنین ابومنصور طبرسی در احتجاج می نویسد:

(سند بیشتر اخباری که روایت می کنم، ذکر نمی کنم؛ زیرا آن روایت یا مورد اجماع علماست یا عقل بر آن دلالت دارد یا در کتابها و نقلهای تاریخی دوست و دشمن، مشهور است. جز آنچه را که از تفسیر ابومحمد حسن عسکری(ع) نقل کرده ام؛ زیرا اگر چه مشتمل بر دیگر اوصاف یاد شده است، ولی در اشتهار در حدّ دیگران نیست و به این جهت در آغاز کتاب [احتجاج] سند آن را ذکر کرده ام.) ۳۱

از سخن یادشده، به دست می آید که در زمان نگارش کتاب احتجاج، تفسیر منسوب به امام عسکری(ع) از شهرتی همسان با دیگر منابع برخوردار نبوده، هر چند از دیدگاه او با مدلولات عقلی و نقلی هماهنگی کامل داشته است و بر این اساس، او پس از یاد سند کامل آن، بخش قابل توجهی از کتاب احتجاج را به روایات تفسیر اختصاص می دهد، چنانکه از صفحه ۱۵ جلد اول کتاب تا صفحه ۵۵ روایتهای کتاب، از تفسیر نقل شده است.

او اظهار می کند:

(روایات پیامبر را در این کتاب، به سند واحد، از این تفسیر روایت کرده ام.) ۳۲

شهید ثانی در منیة المرید و اربعین، روایات بسیاری را از این تفسیر، نقل می کند. علامه مجلسی نیز در بحارالانوار در حدود سیصد مورد، از تفسیر روایت کرده است، گاه به صورت یک روایت مستقل و در بعضی موارد، در ضمن روایت دیگر. همچنین در بعضی موارد از تفسیر روایت را دریافته و روایت می کند و در مواردی از کتابهای معتبر دیگر، به استناد به این تفسیر، نقل حدیث کرده است..

سید محسن امین در اعیان الشیعه، این تفسیر را از تفاسیر معروف شیعی و مورد اعتبار رئیس محدثان صدوق دانسته و طعن و تضعیف آن را مردود شمرده است. ۳۳

شیخ انصاری در فرائد الاصول، روایتی را از تفسیر امام عسکری - به نقل احتجاج - ذکر می کند و سپس می نویسد:

(این خبر شریف [فأما من كان من الفقهاء صائناً لنفسه حافظاً لدينه ...] که آثار راستی از آن می تراود، بر جواز پذیرش قول کسی که بر پرهیز از کذب، شهره است، دلالت دارد و اگر چه ظاهر این خبر، معتبر بودن عدالت و بلکه بالاتر از آن است، ولی آنچه از مجموع خبر استفاده می شود، این است که معیار در تصدیق، پرهیز راوی از دروغ است.) ۳۴

از مخالفان تفسیر، عمده ترین محققى که به شیوه پردازش، بیان و عبارت تفسیر، اشکالات نسبتاً مفصلی دارد، مرحوم محمد جواد بلاغی نویسنده تفسیر آلاء الرحمن است. موارد بسیاری از تفسیر مطابق برداشت او، از نظر ادبیات و شیوه بیان، ضعیف است و به سبک سخن و نگارش امام معصوم(ع) شباهتی ندارد و آن را دلیل انتساب نداشتن واقعی تفسیر به امام معصوم(ع) می شمرد. به گونه ای گذرا، به گوشه ای از نقدهای او اشارت می شود:

۱. او در تبیین اضطراب و تناقض در عبارات کتاب، چنین می نویسد:

در ابتدای تفسیر، آمده است:

قال: حدثنا ابویعقوب، یوسف بن محمد بن زیاد و ابوالحسن علی بن محمد بن یسار: وکانا من الشیعة الامامیه، قالوا: کان ابوانا امامیین وکانت الزیدیة هم الغالبون فی استرآباد - الی قولهما - وانزلنا عیالنا بعض الخانات ثم استأذنا علی الامام الحسن بن علی(ع) فلما رأنا، قال مرحباً بالآوین الینا الملتجئین الی کنفنا قد تقبل الله سعیکما و آمن روعتکما و کفاکما اعدائکما فانصرفا آمنین علی انفسکما و اموالکما الی قولهما فقلنا: ماذا تأمرنا ایها الامام ان نضع الی قولهما - فقال(ع): خلفا علی ولدیكما هذین لافیدهما العلم.)
مرحوم بلاغی، پس از یاد کرد عبارت بالا می نویسد:

(این قسمت از عبارات اقتضا دارد که مهاجرانی که مخاطب امام(ع) بوده و از سوی امام به بازگشت به وطنشان مأمور گردیده اند، فرزندانشان را نماینده خود نزد امام گذارده اند. ابویعقوب، یوسف و ابوالحسن علی بوده و آن دو نفری که در حضور امام ماندند و تفسیر را از امام آم وختند، فرزندان آنان بوده اند که پس از آموختن تفسیر پیش پدرانشان، بازگشتند.

اما در متن تفسیر، پس از چند سطر دیگر آمده است:

(قال ابویعقوب و ابوالحسن: فأتیرا لما امر و خرجا و خلفا هناک ... قال(ع): حدثنی ابی ...)

این عبارت اقتضا دارد که ابویعقوب و ابوالحسن، خود نزد امام(ع) تفسیر فراگرفتند و نه فرزندان ایشان و در این عبارتها، تناقض واضطراب کاملاً هویدا است و دفاع از آن ناممکن است.) ۳۵
سپس بلاغی می نویسد:

(با توجه به عبارت اخیر و فراموش شدن عبارت اول، در اثنای کتاب به گونه ای مرتب، تفسیر از ابو یعقوب یوسف و ابوالحسن علی نقل شده است.)
در نقد و بررسی سخن بلاغی، بایستی گفت:

نخست این که، اضطراب یادشده در عبارت راویان تفسیر است و نه متن روایات تفسیر و با توجه به این که آنان عرب زبان نبودند، چنان اضطراب و آشفتگی در کلام طبیعی به نظر می رسد و این نکته بر تسلط نداشتن ایشان بر زبان عربی حکایت دارد و نه ضعف ایشان.

دو این که، با توجه به کهن بودن نسخه و فراوانی کاتبان و اختلاف سواد و توانایی هریک بر کتابت، افتادن یا زیاد شدن یک کلمه که خود تغییر فاحشی در جمله می آفریند، دور نیست.

از این روی، برخی محققان در نقد نظر مرحوم بلاغی می نویسند:

(لا یخفی سهوله دفع هذا الاضطراب بالتصرف الیسیر فی العبارة الاولى و العبارات التالیة الذی یشیر الیها المؤلف تکفی قرینه لهذا التصرف.) ۳۶

۲. مرحوم بلاغی می گوید در متن تفسیر آمده است:

(الامر الثالث: ذکر فی قوله تعالی: (واذ اخذنا میثاق بنی اسرائیل ...) (بقره/۸۳) عند کلام الامام(ع) علی قوله تعالی: (وقولوا للناس حسناً) و ذکر مرویاته فی ذلک عن آبائه(ع) انه قال: وکننا عند الرضا(ع).) ۳۷
پس از عبارت تفسیر می نویسد:

(کاش می دانستم چه کسی می گوید: نزد امام رضا بودیم! آیا امام حسن عسکری(ع) است؟! آن دو که تفسیر را از امام می آموخته اند، اگر آن دو بوده اند چگونه توانسته اند شاگرد امام عسکری هم باشند؟ آیا این دو شاگرد امام عسکری با قدرت تمیز و توان استماع روایت، حضرت رضا(ع) را هم درک کرده اند؟ بیا این که ذکر روایت طولانی بر نیروی حافظه نویسندگان تفسیر تأثیر گذاشته و عنوان کتاب خود را فراموش کرده اند.) ۳۸

در نقد و بررسی این اشکال، می توان گفت که در این مورد، شاید واژه هایی افتاده باشد و مؤید آن این است که، در کتاب احتجاج مرحوم طبرسی، چنین آمده است:

(وبالاسناد الذی تکرر عن أبي الحسن العسکری (ع)، قال: دخل علی أبي الحسن الرضا(ع) رجل ...) ۳۹
علامه مجلسی در بحارالانوار نیز این عبارت را از احتجاج نقل کرده است.

محتوا شناسی تفسیر

بعضی از مخالفان انتساب تفسیر به امام(ع) گفته اند: تفسیر مطالبی را در بردارد که مغایر با باورهای مسلمانان و موجب هتک حرمت مقدسات دینی است و این احتمال را می پرورد که این تفسیر از غیرمسلمانان، جعل شده باشد.

مرحوم بلاغی مواردی را از متن تفسیر، بر می شمرد که چند مورد برجسته آن را یاد می کنیم:
بیک. در تفسیر آیه شریفه: (وبالوالدین احساناً) (بقره/ ۸۲) در ذیل این حدیث پیامبر: (أنا و علی ابوا هذه الامه) روایتی را از امام علی بن موسی الرضا(ع) با بیان زیر نقل می کند:
(قال علی بن موسی الرضا(ع): اما یکره احدکم أن ینتفی من ابیه و امه الذین ولداه؟ قالوا بلی قال فلیجتهد أن لا ینتفی من ابیه و امه الذین هما افضل من ابوی نفسه. انتهى)
(آیا اگر از پدر و مادر خود که شما را به دنیا آورده اند، بریده شوید ناخوشایند نیست؟ گفتند: چرا.)

فرمود: بکشید از پدر و مادری که از پدر و مادر نسبی هم برترند، فاصله نگیرید.)

محمد جواد بلاغی در این روایت با اشاره به اشکال زیر می نویسد:

(بعضی از معاصران، رساله ای در ردّ شیخیه نوشته و خرافات شیخیه را در این که علی(ع) در قیامت، همسر رسول خداست یادآور شده اند. این خرافه را بعضی از شیخیه در تأویل حدیث پیامبر(ص) (أنا و علی ابوا هذه الامه) گفته اند.

مردم بر این خرافه می خندیدند، ولی این تفسیر، کار آنان را آسان کرد. هرگاه این تفسیر، کار رابه جایی رساند که امیرالمؤمنین(ع) را مادر بنامد، برای رسیدن به این خرافه یک گام بیش باقی نخواهد بود.) ۴۱
اینک آیا به راستی روایتی که در تفسیر، نقل شده است از خرافات است؟ مصحح تفسیر در پاورقی، در پاسخ این اشکال، بررسی تفصیلی دارد که خلاصه آن را یاد می کنیم:

(تردید نیست که (اب) و (ام) سبب ولادت انسان است و بر آن دو [کلمه] (الابوان) و (الوالدان) اطلاق می

آن گاه به بررسی کلمه (اب) و (ام) در لغت می پردازد و می نویسد:

(راغب اصفهانی در مفردات گوید: ... هرکس سبب ایجاد، اصلاح و یا ظهور چیزی گردد، (اب) نامیده می شود و از این جهت پیامبر پدر مؤمنان، نامیده شد... و پیامبر به علی(ع) فرمود: (أنا و أنت یا علی ابوا هذه الأمة) و برای صاحب خانه به دلیل تفقد و نوازش او از مهمان (ابو الا ضیاف) گفته می شود و به فرمانده لشکر، (ابوالحرب) گفته می شود. عمو و پدر انسان، (ابوان) نامیده می شود. پدر و مادر، پدر بزرگ و مادر بزرگ، نیز (ابوان) نامیده می شوند. معلم انسان نیز پدر نامیده می شود... (۴۳) مصحح یادشده در ادامه می نویسد:

(نزد شیعه و سنی به تواتر ثابت شده است که پیامبر(ص) فرمود: (انا و علی ابوا هذه الأمة). گذشته از برادری دینی علی(ع) و پیامبر(ص)، که پیامبر(ص) بارها تکرار کرده بودند و روایت متواتر بر آن رسیده است، پیامبر(ص) و علی(ع) در احیا و هدایت امت، همسان بودند. (۴۴) دو. از اشکالات دیگری که مخالفان تفسیر مطرح کرده اند، ناهمسازی برخی از مطالب تاریخی تفسیر با گفته های مورخان و سیره نویسان است.

از جمله در تفسیر، چنین نقل شده است:

(مختار در زندان حجاج بود، روزی حجاج او را طلبید و تهدید به قتل کرد.

مختار گفت: تو هرگز به کشتن من موفق نمی شوی؛ زیرا پیامبر هرگز دروغ نمی گوید. پیامبر فرمود: من آن قدر زنده می مانم که ۸۳۳۰۰ تن از شما را بکشم.

حجاج به هر وسیله که متوسل شد، نتوانست او را بکشد. (۴۵)

مورخان اتفاق دارند که مختار را مصعب کشت و مصعب را عبدالملک به قتل رساند و عبدالملک پس از قتل مصعب، حجاج بن یوسف ثقفی را والی عراق تعیین کرد.

این نقد را بسیاری از مخالفان تفسیر، از جمله مرحوم محمد جواد بلاغی، طرح کرده اند.

(به روایت تاریخ، امارت حجاج بر کوفه از سال ۷۵ هـ ق آغاز شد و قیام مختار به خونخواهی امام ابو عبدالله حسین بن علی(ع) در سال ۶۴ هـ ق اتفاق افتاد و مختار دو سال پیش از ولایت حجاج، کشته شد. (۴۶)

مرحوم مامقانی، در پاسخ گویی از این نقد، می نویسد:

(هرچند داستان مختار، با آنچه در تاریخ و کتابهای سیره آمده، سازگار نیست، ولی دلیل بر بی اعتمادی به تفسیر نخواهد بود؛ زیرا در این صورت، کتاب کافی نیز بی اعتبار خواهد بود، چون در کافی، روایتی از امام باقر(ع) نقل شده است که حضرت فرمود:

(یزید بن معاویه وارد مدینه شد و او قصد حج داشت. [با آن که یزید در ایام خلافت به مکه و مدینه نیامد] (۴۷)

سه. بعضی از مخالفان تفسیر، اظهار کرده اند این تفسیر از سوی غالیان جعل شده است؛ زیرا مطالب آن بر غلو دلالت دارد. در میان این صاحب نظران، هاشم معروف الحسنی را می توان نام برد.

اینان نمونه ای خاص از متن تفسیر که دلالت بر غلو کند، یاد نکرده اند. شاید عمده ترین استناد آنان، این نکته باشد که مقامات و معجزات اهل بیت در این تفسیر، فراوان نقل شده است.

برای بررسی و سنجش این دیدگاه، مطالبی را از متن تفسیر، یاد می کنیم:

۱. روایتی از امام رضا(ع) نقل کرده است:

(هر که در حق امیرالمؤمنین(ع) از حدّ بندگی او تجاوز کند، از مغضوبان و گمراهان است.) ۴۸

۲. روایتی از امیرمؤمنان(ع) در موضوع یادشده، آورده است:

امیرالمؤمنین(ع) فرمود: (در حق ما از حد بندگی (عبودیت) تجاوز نکنید. هر چه می خواهید [از اوصاف ما] بگویید، ولی مبالغه نکنید. از غلو مانند غلو نصاری بهره‌زید، همانا من از غلو بیزارم.) ۴۹

۳. به امام رضا(ع) گفته شد:

(گروهی از دوستان شما با من هستند و گمان می کنند همه اوصافی که شما برای خداوند یاد کردید، صفات علی(ع) است و او پروردگار جهانهاست.)

چون امام آن را شنید، پیشانیش برافروخته شد و عرق از آن جاری گردید و فرمود:

(آیا علی مانند دیگران خورد و نوش و نکاح و ... نداشت؟ و نمازگزاری خاشع و خاضع در محضر پروردگار نبود؟ آیا این اوصاف، صفات خداوند است؟) ۵۰

روایات یاد شده، گذشته از این که غلو را کفر می شمارد و اوصاف خداوند را یاد می کند، در سنخیت و دوری از غلو با روایتهای (قطععی الصدور) تفاوتی ندارد. از این روی، نمی توان تفسیر را ساخته و پرداخته غالیان دانست.

سخن آخر

از مطالب یادشده نتایج زیر به دست می آید:

۱. راویان تفسیر، گرچه در کتابهای چهارگانه رجالی(رجال نجاشی، کشی، شیخ طوسی و فهرست طوسی)، که از آنها به اصول اربعه تعبیر می شود، توثیق نگردیده اند، ولی هیچ دلیلی بر تضعیف آنان نیز وجود ندارد.

۲. شیخ صدوق به راویان اعتماد کرده و در آغاز من لایحضره الفقیه، روایت راویان تفسیر را حجّت الهی، یاد کرده است.

۳. روایتهای تفسیر، در بعضی موارد، اسلوب روایی خود را حفظ کرده، با عبارات شناخته شده از امامان(ع) نقل شده و در مواردی هم نقل به مضمون شده است که گرچه عبارات راویان ضعیف است، ولی مطلب ادا گردیده است.

۴. روایتهای ضعیف و مغایر با واقعیت در تفسیر، وجود دارد.

۵. روایتهای معتبر که با قواعد، هماهنگ و با دیگر روایات همخوان است، در این تفسیر فراوان است.

۱. حرعاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، (بیروت، دارالاحیاء التراث)، ۱۹/۴۱۴.

٢. مجلسی، محمدباقر، الوجیز، چاپ سنگی / ١٠٢.
٣. شعرانی، ابوالحسن، پاورقی وسائل الشیعه، ١٩/٤١٤ پاورقی شماره ٢٩٠.
٤. خویی، ابوالقاسم، معجم رجال الحدیث، ١٧/١٥٥.
٥. نفرشی، نقد الرجال / ٣٢٨؛ رک: شیخ علی قهپایی، مجمع الرجال، ٦/٢٥.
٦. بلاغی، محمد جواد، مجله نور علم، دوره دوّم، سال ١٤٠٦، ش ١ / ١٤١.
٧. استادی، رضا، مجله نور علم، دوره دوّم، سال ١٤٠٦، ش ١ / ١٤١، پاورقی.
٨. خویی، ابوالقاسم، معجم رجال الحدیث، ١٧/١٥٧.
٩. حرعاملی، محمدحسن، وسائل الشیعه، ٢٠/٥٩.
١٠. خویی، ابوالقاسم، معجم رجال الحدیث، ١٧/١٥٧.
١١. علامه حلی، حسن بن یوسف، خلاصه الاقوال، (چاپ نجف) / ٢٥٦؛ رجال، (چاپ دوّم: قم، دار الذخائر) / ٢٥٦.
١٢. خویی، ابوالقاسم، معجم رجال الحدیث، ١٧/١٥٦.
١٣. همان.
١٤. بلاغی، محمد جواد، مجله نور علم، دوره دوّم، سال ١٤٠٦، ش ١ / ١٤١.
١٥. همان، پاورقی.
١٦. خویی، ابوالقاسم، معجم رجال الحدیث، ١٧/١٥٦.
١٧. مجلسی، محمد تقی، روضه المتقین، ١٤/٢٥٠.
١٨. همان.
١٩. تهرانی، آغابزرگ، الذریعه الى تصانیف الشیعه، (بیروت، دارالأضواء)، ٤/٢٨٣ - ٢٨٥.
٢٠. التفسیر المنسوب الى الامام الحسن العسکری(ع)، (قم، مؤسسه الامام المهدي(ع)) / ١٠ - ١٩، نقل به مضمون.
٢١. خویی، ابوالقاسم، معجم رجال الحدیث، ١٧/١٥٧.
٢٢. همان، ١٢/١٤٧.
٢٣. همان.
٢٤. مامقانی، محمد حسن، تنقیح المقال فی ضبط اسماء الرجال / ٣٠٥.
٢٥. التفسیر المنسوب / ١٩.
٢٦. بروجردی، حسین، صراط المستقیم / ٨٨.
٢٧. تهرانی، آغابزرگ، الذریعه، ج ٤ / ٢٨٣.
٢٨. همان.
٢٩. حرعاملی، محمد حسن، وسائل الشیعه، ٢٠/٥٩ - ٦٠.
٣٠. همان، ٢٠/٥٩.
٣١. طبرسی، الاحتجاج، (چاپ سنگی، بیروت)، ١ / ١٤.

۳۲. همان.
۳۳. امین عاملی، محسن، اعیان الشیعه، (بیروت، دارالتعارف للمطبوعات)، ۲ / ۴۱.
۳۴. شیخ انصاری، مرتضی، فرائد الاصول، (چاپ رحلی) / ۸۶.
۳۵. بلاغی، محمد جواد، مجله نور علم، دوره دوّم، سال ۱۴۰۶، ش ۱ / ۱۴۳.
۳۶. استادی، رضا، مجله نور علم، ش ۱ / ۱۴۳، پاورقی.
۳۷. تفسیر المنسوب / ۳۶۱.
۳۸. بلاغی، محمد جواد، مجله نور علم، دوره دوّم، سال ۱۴۰۶، ش ۱ / ۱۴۵.
۳۹. طبرسی، احتجاج، ۲ / ۲۳۵. ضمن حدیث ۲؛ مجلسی، بحار الانوار، ۷۵ / ۴۰۵، ضمن حدیث ۴۲، ۷۱ / ۱۵، ح ۲۹.
۴۰. تفسیر امام حسن عسکری (ع) / ۳۴۱.
۴۱. بلاغی، محمد جواد، مجله نور علم، دوره دوّم، سال ۱۴۰۶، ش ۱ / ۱۵۰.
۴۲. التفسیر المنسوب / ۳۳۱ پاورقی.
۴۳. همان.
۴۴. همان.
۴۵. التفسیر المنسوب / ۵۸۷ - ۵۸۹.
۴۶. بلاغی، محمد جواد، مجله نور علم، دوره دوّم، سال ۱۴۰۶، ش ۱ / ۱۵۰.
۴۷. مامقانی، محمد حسن، تنقیح المقال / .
۴۸. التفسیر المنسوب / ۵۰.
۴۹. همان.
۵۰. همان / ۵۱ - ۵۲.